

Scan: <http://www.new.dli.ernet.in/>  
PDF: <http://www.KetabFarsi.com>

# زمرزمرہ بہشت

دکتر محمدی حمیدی

ناشر: بنگاہ مطبوعاتی صفی علیشاہ

ف

۱۵۱۵۱۵۱۵۱

ز  
۲

خرداد ماه سال ۱۳۳۳

OUT—390—29.4.72—10,000.

**OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY**

Call No.

Accession No.

Author

Title

This book should be returned on or before the date last marked below.



## و ان کنتیم.....

در این روزها که هر «نوافندی» بنام نقاد! و هر «نوپردازی» بنام شاعر! بخود این حق را میدهد که با عدم صلاحیت محض در خصوص شعر فارسی اظهار نظر کند و بدون ارائه اسناد و مدارک معتبر تقاضای ثبت «مکتب جدید شعر» را بنام خود یا رفقای خود یا آموزگاران شخصی خود داشته باشد، نگارنده میتواند این کتاب را که برای او بمنزله قسمت مختصری از اسناد مالکیت این مکتب است، بدینصورت و با این مقدمه بمحکمه اجتماع تقدیم کند.

دکتر مهدی حمیدی

۱۹۴۳ تهران

## از منظومه هذیان

گر در زبان دیگری چندین گهر میر یختم

و این کاخهای بر شده از سیم و زر، میر یختم

یا اینهمه در انظار خون جگر میر یختم

اکنون زهر کوی و دری گلها بسر میر یختم

در خانه روزی اینچنین گنجی گهر میداشتم

و این بار در دزدوش خود با سیم بر میداشتم

چندان دمیدم جان خود در جان شهر پاریسی

کاو شد پس از پیری جوان، من پیر گشتم پیش سی

و امروز اگر دانشوری نیکو نساید و ارسی

کم بلبلی بیند چو من از پشت جنگ قادیسی

داند که من در کودکی گندم بنای رود کی

سنبیدن سنگ و گهر نادانی است و کودکی!

## سایر آثار چاپ شده گوینده این کتاب

شعر	نثر
شکوفه‌ها	سبکسریهای قلم
پس از یکسال	شاعر در آسمان
اشکامعشوق	عشق در بدر (در سه جلد)
سایه‌های سیاه	فرشتگان زمین
طالع‌شم‌شکسته	

## تألیفات چاپ شده

شاهکارهای فردوسی	شامل گزیده اشعار فردوسی
جلد اول دریای گوهر	شامل گزیده مقالات و داستانهای کوتاه از نویسندگان معاصر
جلد دوم دریای گوهر	شامل گزیده ترجمه‌های مقالات و اشعار و داستانهای کوتاه از مترجمین معاصر

## فهرست

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۹۸	از آنجا که بر میگشتی	۹	مقدمه
۱۰۲	در آغوش شب	۲۳	در امواج سند
۱۱۱	صله شعر	۳۱	مرگ قو
۱۱۴	پس از معشوق	۳۲	ابرها و برهنگان
۱۱۸	خورشیدی که همیشه ...	۳۶	عیادت
۱۲۱	باغبانی شاعر	۳۸	مصاحبه و شوخی بانیمما
۱۲۳	جنون عشق	۴۴	قفل طلا
۱۳۱	مشرق آرزو	۵۱	کعبه
۱۳۷	گل مریم	۵۶	دالان دوزخ
۱۴۳	بهازه	۵۹	ما و اعتصاب
۱۴۵	آئینه شکسته	۶۴	از دست رفته
۱۴۸	فرشته صحرا	۶۹	در حجله عروسان کوه
۱۵۲	گل ناز	۷۴	بالای معلمی
۱۵۷	باز گشته من	۷۶	بیرق ایران ...
۱۶۱	گلپای سخنگو	۸۱	بر مرگ رشید یاسمی
۱۷۳	خاطرات تهران	۸۵	قیافه اقلیت و دولت
۱۷۹	مادرم چه گفت	۹۱	روز گذشته
۱۸۴	آخرین چکامه	۹۴	یشه

## فهرست

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۷۳	مصونیت پارلمانی خفاش	۱۹۰	در بستر بیماری
۲۷۷	نبرد گاه	۱۹۶	رحیل غم انگیز
۲۸۰	وطن	۲۰۲	افسانه عشق
۲۸۶	ایران چه میگوید	۲۱۰	درد امان البرز
۲۸۹	دوم مارس	۲۱۶	با نسیم صبا
۲۹۶	صبح نوروز	۲۱۸	نغمه اردیبهشت
		۲۲۲	دوقطره
۳۰۱	آرامگاه عشق	۲۲۵	یک نامه
۳۲۳	آهنگ زندان	۲۲۶	تفسیر یک نامه
۳۲۹	آفریده شکفت	۲۳۱	آن شبها و این روزها
۳۳۷	باد بایز	۲۳۵	هذیان
۳۴۱	چه میخوانم		
۳۴۵	گلپای یاس	۲۴۳	خار کن
۳۴۷	مرگ استاد	۲۴۹	دو پادشاه
۳۵۱	جنبش مهرگان	۲۵۶	دهقان
۳۵۶	جوابی بنامه‌ای	۲۵۸	مستشار
۳۵۸	پاسخی بانجمن ادبی	۲۶۱	خزان امید
۳۶۱	دوستان احمق و ...	۲۶۴	نشاط غمدیدگان
۳۶۶	پیامی بمادر م	۲۶۵	در تاریکی
۳۷۰	پل تجریش	۲۶۷	اموات
۳۷۳	صلح نامه	۲۶۹	دو دختر

## فهرست

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۴۱۱	مرگ شب‌دیز	۳۷۵	قبر کوچک
۴۱۹	نفس‌های آخر	۳۷۹	نخستین هوس
۴۲۵	آهنگر جوان	۳۸۰	طاوس وزاغ
۴۳۰	معلم امروز بمدرسه دیروز.....	۳۸۲	گلدان شکسته
۴۳۴	خاطرات بودن فروش	۳۸۶	بر بهبود برادرم
۴۴۰	طغیان روح	۳۹۰	هماوردی با خیال
۴۴۶	فرنگیس	۳۹۴	بتو ای معشوق دلربا
		۳۹۹	ای باد اردیبهشت!
۴۵۳ تا ۴۶۱	چند نمونه از.....	۴۰۵	ای وزیر!

### اشغالات ذیل را تصحیح کنید

صفحه	سطر از شعر	غلط	صحیح
۵۶	۶	خرید	خرید
۲۳۲	۴	نیستم	نیستم
۳۹۰	۶	گشته	گشته
۴۰۶	۱۶	«تیره بختان»	«تیره بختان» ای وزیر
۴۴۲	۱۰	سادی	شادی

قطعه «گل مریم» با اشتباه بعد از قطعه «مشرق آرزو» چاپ شده  
و بایست پیش از آن چاپ شده باشد.

گوینده این کتاب خواهش دارد  
که بهترین قطعات نظم و نثر و ترجمه‌های خود را برای تکمیل کارهای او بنشانند  
و بنام او ارسال فرمائید:  
تهران - آخر خیابان بهار - کوچه بهشت.





چند سال پیش از این - شاید دیماه سال بیست و هشت - انجمن ادبی دارالفنون از نگارنده این سطور خواست که درباره شعر کهنه و نو آنچه میدانم به عرض رسانم - نوشته زیر متن سخنرانی آنوقت اینجا است که در همان تاریخ در «روزنامه کیهان» انتشار یافت و اکنون در اینجا بعنوان مقدمه کتاب عیناً نقل میشود.

دکتر مهدی حمیدی

## مقدمه

### آیا کلمات و بحور و قوافی در اشعار فارسی

#### مقصرند ؟

از عنوان فوق چنین برمیآید که عده‌ای از سخنوران این عصر ، چنانکه خوانندگان عزیز پیش و کم اطلاع دارند، کلمات فارسی و بحور و قوافی اشعار فارسی را برای ادای منویات و مقاصد عالی، قاصر و ناتوان می‌پندارند و معتقدند که این سه وسیله که پیش از سیزده قرن برای کشیدن بار سنگین تخیلات و تفکرات و سایر مقاصد گوناگون از قبیل داستانها ، حماسه‌ها، مغازلات ، مدائح و غیره پی‌درپی در کار بوده‌اند اکنون بر اثر پیری چندان علیل و درمانده شده‌اند که اولاً بار فکر گوینده را به منزل نمیرسانند و ثانیاً افکار عالی را در طی نقل و انتقال بخوبی از آن فروغ و رونق، وشکوه و عظمت ، و رقت و لطافتی که داشته است می‌اندازند و مسخ میکنند!

ایشان معتقدند که تا این ضعف و درماندگی وسیله‌ای ، که هیچکس هم نمیداند کدام وسیله است ، بکلی مرتفع شود امید اینکه شاعر عالم‌مقام دیگری با هر صده حیات گذارد امید منتفع داشتن و آرزوی محال پروردن است ! از بعضی سخنوران عصر حاضر شنیده و خوانده‌ام - و قطعاً شما هم خواننده و مکرر شنیده‌اید - که امروز دیگر به سبک و سیاق گویندگان سلف

شعر گفتن و مثلاً بافتنای خاقانی و منوچهری ورودگی قصیده ساختن ، و با ادامه این روش در هوای جاه و مقام ادبی بودن، جز از استخوان پوسیده تمنای زندگی کردن نیست .

اگر این دعاوی مجموعاً درست باشد، یعنی هم کلمات وهم بحور و قوافی بشرحی که ذکر شد مطلقاً از کار افتاده باشند و هم پیروی سبک و سیاق سخن سرایان کهن - که بتصور بعضی بیبحر و قوافی اشعار گذشتگان بحر و قافیه انتخاب کردن است - از استخوان پوسیده تمنای زندگی باشد، تکلیف گویندگان عصر حاضر و کسانی که بعد از ما پا بدائرة هستی میگذارند کاملاً روشن است و آن خاموشی و سکوت محض و دور انداختن شعر و شاعری است، زیرا مگر واقعاً در صورتیکه يك شعر را تشریح کنیم اجزاء اصلی و عمده آن چه چیز است؟ همین سه چیز: کلمه - وزن - و قافیه ، و اگر ما قلباً معتقد باشیم که هم کلمات ناتوان است وهم بحور و قوافی، دیگر چیزی نمیماند که در پی اصلاح آن باشیم .

امان بشخصه از ناتوانی کلمات چیزی درك نمیکنم .

شاید کسانی که در شعر فارسی صفت ناتوانی را بکلمات می دهند ، از انواع شعر فارسی نوع قصیده و آنهم قصائد مطول را در نظر گرفته اند، و در این نوع شعر قوافی را موجب و مسبب اجتماع کلمات پیش از قافیه تشخیص داده اند، و اینطور تصور کرده اند که در طی این قرون عموم کلمات و افکار و مضامینی که مناسب بنا پرورش قافیه ای بوده در ضمن دواوین گویندگان سلف ناچار بکاررفته است و ما امروز هر قدر در سخنوری قادر باشیم قوافی معدودی را در دست داریم که دیگران پیش از ما شیره کلمات و مضامین مناسب بنا آن قوافی را کشیده اند و جز کالبد های بی رمقی برای ما نگذاشته اند .

اگر مقصود این باشد، جواب آنستکه اولاً نوع شعر فارسی منحصر بقصیده که بیش از سایر انواع احتیاج بقوافی دارد نیست، و ثانیاً شاعر حقیقی کسی است که پس از خلق معنی قافیه را اختیار کند نه آنکه بخاطر قافیه معنی را ایجاد نماید؛ و اگر شاعر خلاق شد و نخواست بخاطر قافیه دنبال معنی رود مسلماً باین اشکال برخورد نخواهد کرد . اما اگر مقصودشان از ناتوانی کلمات نکته ای جز این باشد من آن نکته را در نمی یابم و نمیفهمم که چگونه ممکن است کلمه ای ناتوان شود؟ و اگر خدای نکرده روزی کلمات زبانی

باین درد بیدرمان دچار شوند تکلیف آن زبان چیست؟ آیا امروز فی‌المثل کلمه «شیر» معنای کلمه «اسد» را میدهد، یا در پرداختن این معنی بعلمت ضعف و فتوری که بر اثر پیری عارض آن شده است ناچار قصور میکند و پاره‌ای از سببیت و درندگی و شجاعت آن حیوان را مکتوم میدارد؟!

همیشه شعرای مفلس از نداشتن کلمه و مردم حریص از نداشتن مال شکایت میکنند؛ شما این درد دل را مکرر از شعرا نشنیده‌اید که میگویند: آخر در زبان فارسی کلمه‌ای که این معنی را خوب ادا کند پیدا نمیشود؟! این جمله را اگر بنحو دیگر بیان میکردند کاملاً صحیح بود، و آن صحیح این بود که انصاف داشته باشند و بگویند «آخر در زبان فارسی کلمه‌ای که بتوان معنایی را بر آن تحمیل کرد پیدا نمیشود.» و اینهم حسن کلمه است، کلمه باید زیر بار معنای زور نرود و همانقدر که واضع نخستین و عرف و عبادت اهل زبان معنایی بر آن بار کرده است بکشد و لاغیر، چه اگر روزی این خاصیت را از دست بدهد هرج و مرج عجیبی در معانی رخ خواهد داد و کار تفهیم و تفاهم و تعلیم و تعلم و حتی گفت و شنود بدر از آن خواهد کشید، و مسلماً در آن روز بکسی نمیشود گفت «بالای چشم‌آبرو.» و «خدا پدرت را بیامرزد.» چه ممکن است او بر معانی اصلی این کلمات مفاهیمی افزوده باشد که مجموع جمله را فحش آبداری تلقی کند؛ پس باید کلمه حد معینی معنی داشته باشد و این حد همان است که واضع لغت برای آن تعیین کرده است، و خوشبختانه کلمات زبان فارسی امروز همانقدر بادای معانی اصلی قادرند که ده قرن پیش از این بودند و ده قرن بعد از این خواهند بود. بر زبان فارسی از حیث کلمه فقط در یک باب میشود خرده گرفت و آن کم‌داشتن لغت است در برابر بعضی از معانی و مفاهیم و اصطلاحات فنی و علمی که در این چند قرن اخیر بظهور رسیده است. چنانکه میدانید این کمبود لغت اگرچه عیب زبان است و باید در صدد اصلاح آن بود، بشعر و شاعری که کاری با ذکر دقایق علوم ندارد بهیچوجه لطمه‌ای نمیزند.



بر روی صفحه شطرنجی دو حرف خم شده و بدلخواه خویش مهرها را حرکت میدهند. مهرها هیچکدام از خود اختیار و قدرتی ندارند. در میان انگشتان مهره بازان گردنکشی و یاغیگری نمی‌کنند. هر جا که آنها را بنشانند می‌نشینند. یکی از این دو حرف مهرها را بجای خود مینشانند و

دیگری نابجای خود . سرانجام اولی میبرد و دومی میبازد - آیا آنکه برده  
 بعلمت ذات مهرها برده و آنکه باخته بسبب نفس مهرها باخته است ؟  
 کلمات درست در دست گویندگان مانند همین مهره های بی اختیار  
 در خانه ابیات می نشینند . شاعری آنها را نابجا مینشانند و فی المثل این بیت از  
 گر شاسب نامه اسدی بوجود می آید:  
 گر این نر را گفت با جفت راست      کنم، پس شوم جفت آن کم هو است

کدام يك از کلماتی که در این بیت بکار رفته است معیوب است و ادای  
 معنی نمیکند ؟ یکی یکی و با تأمل با آنها نگاه کنید: گر . این . نر . را . گفت  
 با . جفت . راست . کنم . پس . شوم . جفت . آن . کم . هوا . است .  
 همه این کلمات فصیح، بامعنی، و بی عیب اند . ببینید هیچ نمیتوانید کلماتی  
 را که ذیلاً مینگارم از لحاظ ادای معنی و فصاحت و زیبایی بر آنها که نوشتم  
 ترجیح دهید :

سوی . بی . آخور . همی . سوار . اسفندیار . بینیم . تا . به  
 آید . اسب .  
 و . جنگجوی . به . روی . بی . ایوان . خداوند . باره . یا .  
 رستم . نهد .

مسئلاً خیر . - این کلمه ها یکی یکی از کلمات شعر اسدی در ادای معنی  
 قادرتر نیستند . اما شاعر قادر هنرمندی مانند فردوسی آنها را بجای خود  
 می نشاند و این دو بیت شگفت انگیز بر مفرز و مهیج را ایجاد میکنند:

به بینیم تا اسب اسفندیار      سوی آخور آید همی بی سوار  
 و یا باره رستم جنگجوی      بایوان نهد بی خداوند روی  
 اتومبیل پا کارد مجلل و زیبایی را با جزایش تجزیه کنید و از کسی که  
 در این فن حرفی ننخواهنده است بزور بخواهید که آنها را بر حسب گمان و سلیقه  
 خویش بهم متصل کند . آیا پس از این الصاق و الحاق که قطعاً موجود مضحکی  
 بدنی خواهد آمد کسی می تواند بر آن نام اتومبیل بگذارد و یا تصور کند که  
 این هیئت مفلوج و بی حرکت اگر بدست هنرمندی کار شناس بیفتد که یکمان -  
 یکمان اجزای آن را بجای خود بنشانند مرکب زیبایی سر یع السیری بوجود خواهد  
 آمد که برق و باد را پشت سر خواهد گذاشت ؟

کلمات در هر زبانی حکم اجزاء این اتومبیل را دارند . با آنکه در

دست هر گوینده‌ای مطلقاً تغییر ماهیت نمیدهند ، یکی آنها را طوری بهم می‌پیوندند که خاصیت اصلی آنان را که نقل و انتقال افکار است از آنها سلب میکند ، و دیگری آنها را چنان متصل میسازد که سنگین‌ترین افکار و دقیق‌ترین تخیلات خود را بردوش آنها میگذارد و از سرعت انتقال و قدرت کشش آنها خلق را بحیرت مباداند .

پس اگر ما در این عصر شعری می‌گوییم و احساس میکنیم که آنطور که باید رونق و شکوهی نیافته است نباید تقصیر را بگردن کلمات بیندازیم . کلمات گناهی ندارند - هزاران دلیل و مثال روشن دیگر بر اثبات کلمات دارم که از بیم اطالة سخن از گفتن آنها صرف نظر میکنم .

حال که گناه را از کلمات ندیدیم داخل در بحث اوزان و بحر میشود : سخنورانی که بحر و اوزان را علت اصلی بیچارگی شعر فارسی می‌شمارند از کسانی که نسبت نقص و بیجانی بکلمات میدهند بیشتراند و دعاوی اینان در رسوخ عقاید خویش درست‌تر بنظر میآید .

اینان میگویند همین که ما بخواهیم افکار و تخیلات دور و دراز و دقیق خود را بقالب بیانی بریزیم که آن قالب بیان ناچار باشد از احاطه نظم و ترتیب بقید اوزان و بحر مقید گردد علاجی جز این نمیماند که بغناطری رعایت این نظم بقربانی شدن بعضی از آن دقایق تن در دهیم و در اینصورت پیدا است که آنچه در کلمه آمده غیر از آن است که در اندیشه بوده و اجمالاً میان مولود اندیشه و بیان ما اگر غالباً تفاوت و تباین بسیار فاحشی موجود نشود دست کم باید گفت تطابق کاملی هم موجود نیست ، و چه بسا که تبعیت از اوزان ما را بقبول بیانی مخالف مقصود و منظور که سهلتر خانه ابیات را پر میکند و ادا نماید ! پس بحر و اوزان آزادی اندیشه را از گوینده سلب میکند و دست و پای فکر او را می‌بندد .

از این فکر نوعی از شعر متولد شده که اسم آنرا « شعر آزاد » گذاشته‌اند . اکنون باید دید که طرفداران « شعر آزاد » معتقدند که بحر و اوزانی که تا این زمان در دست ما بوده بملت نظم و ترتیبی که داشته آزادی را از ادای معانی سلب میکرده ، باهر بحر و وزن دیگری هم که احداث شود و بر عایت نظم و ترتیبی مقید باشد موجب اسارت و بندگی معانی و افکار می‌گردد ؟  
شکی در این نیست که اگر نظم و ترتیب قالب بیان علت گسیختگی و مسخ معانی باشد ، هر قالبی از بیان که بخواهد بنا بر قانونی منظم شود نمیتواند

از این عیب منزله و بر کنار باشد و علیهذا هر بحر و وزن دیگری هم که ساخته شود و بگوشها آشنا گردد از لحاظ توسعه بحور شعر نافع است ، ولیکن از این عیب خالی نیست .

اما در صورتیکه دوستداران « شعر آزاد » معتقد باشند که رعایت بحور و اوزان واجب است مشروط بر اینکه مثلاً در گفتن يك قطعه شعر این قید را نداشته باشیم که همه مصراعها و ابیات را در يك بحر بگوئیم ، و اگر شعری را با بحر متقارب شروع میکنیم در ضمن آن از بحور دیگر هم مثلاً از قبیل بحر رمل و خفیف و متشاکل بنا بر احتیاج استفاده کنیم ، چنان که احساس میکنید این قطعه شعر که با این وصف بظهور رسد - اگر هزار نکته باریکتر از مو در آن رعایت نشده باشد - ظاهر آموچود عجیب الخلقه ای جاوه میکند و بسیار گریه المنظر و گوش خراش بنظر میآید .

و این چنان است که نقاشی چشم آهورا در صورت طاوس بگذارد و پای این موجود را از ساقهای سیمین دختری دلفریب فرض کند و بهانه اش این باشد که ممایبی را که در طاوس دیده بحجاسنی تبدیل کرده تا مرتکب اشتباهی که یکبار بر قلم صنع رفته است نشده باشد ، چشم ریز طاوس را با دیدگان درشت و جذاب آهو و پاهای زشت او را با ساقهای فتانی آشوبگر عوض کرده است .

اما این نقاش درك نکرده است که زیبایی مرکبی در کمال اجزاء آن نیست ، در تناسب اجزاء آن است ، باید اجزاء مرکبی با هم متناسب باشند تا زیبایی مجسم گردد ، و بهمین دلیل است که بعضی معتقدند اصلاً زیبایی چیزی جز تناسب نیست .

اگر غرض از « شعر آزاد » چنین چیزی باشد بدو علت عدمش از وجود بهتر است: اول آنکه تناسب اجزاء را که شرط لازم و مشخص شعر است ندارد . دوم آنکه با این عدم تناسب از قید وزن هم فارغ نیست .

اما در صورتیکه هوخواهان « شعر آزاد » عقیده مند باشند که اشعارشان مطلقاً بیحر و وزن احتیاج ندارد ، فرق شعر و نثر بکلی از بین میرود و چیزی میان نظم و نثر حادث میگردد که نه خواص شعر را دارد و نه مزایای نثر را . و در این حال اشعاری پیدا میشود که من يك نمونه از آنرا الان بعرضتان میرسانم تا ببینید مبتکرین نابغه عصر حاضر کار شعر را که ظریفترین ساخته های فکر بشری است بکجا رسانده اند ، و این مکتبی که باغواهی بعضی از سخنوران

جوان ما میکوشد در تبلیغات خود چه تعلیم میدهد :

بوجهل من

تا منم زنده سرا بوجهل من در رنج میدارد .

جسته از زیر دم گاوی .

چون مگسهای سگمان است او

که چو میپرد پی آن است تا یکجای بنشیند

بر سر هر جانور شکلی

روی گوش و زیر چشم و برجبین ماهر ویانی

میمکد بوجهل من از خون این جانوران در هر گذر گاه .

هست از کار من آگاه

میپرد تا یا بدم یکبار دیگر

من ولیکن میگریزم زو

تا مرا گم کرده بنشیند ،

بر سر دیوار دیگر .

نیما یوشیج ۲۵ بهمن ماه ۱۳۲۰

فکر کنید و ببینید این «شعر آزاد» که آزادی را در شعر با نچارسا نده

که حتی بمعنی کلمات هم التفاتی ندارد ، متضمن چه فکر دقیق و ظریفی است

که بحور و اوزان متعدد و قالبهای رنگارنگ سخن فارسی از کشیدن آن

معنای ظریف و دقیق عاجز مانده ، و لازم آمده که این آزادی مطلق بطرز

بیانی اعطاء شود تا آن معنای آسمانی بدنیآید ؟!

من بشخصه نسبت به «شعر آزاد» همچنانکه نسبت به «علت مزاج کلمات»

معتقد نبودم ، بی اعتقاد صرفم و دلائلی دارم که با وجود آنکه از جدی ترین

طرفداران شعر نو هستم همیشه در اشعار خود بحور و اوزان را رعایت می کنم ،

و عقیده مندم هر کس واقعا افکارش آن قدر ظریف و دقیق است که شعر فارسی

با تمام اوزان عروضی و با آن همه اشکال گوناگون از قبیل مصراع ، بیت ،

دو بیتی ، رباعی ، قطعه ، غزل ، قصیده ، مخمس ، مسدس ، ترجیع بند ،

ترکیب بند ، مثنوی و غیره نمی تواند آن بار ظریف را سالم بمنزل برساند

بتر آنست که یا آنها را بدست نثر بسپارد و مرتکب گناه بدنیآوردن موجود



ناقص الخلقه‌ای مانند «شعر آزاد» نشود!

درست است که اوزان عروضی تاحدی ادای معانی را دشوار مینمایند و اندیشه‌های شاعر را مقید میکنند، اما در صورتیکه شاعری آنقدر توانایی پیدا کند که این اسب‌های تندوسر کش را رام نماید و باطاعت آورد، آنوقت در مییابد چه مرکب‌های تندرو و خوشخرامی را در زیر ران آورده است، و در میان سنگلاخها چه تند و سریع او را بمنزل مقصود میرسانند، آنوقت درک میکند که همین بحور و اوزان چه زینت و جلالی بافکار او میدهند، چه معانی نازهای بندهن او وارد میکنند، چه قدرت تسخیری به بیان او میبخشند، چه خوب میتوانند در جلب عقاید دیگران مؤثر باشند!

البته رام کردن این بادپایان بسیار دشوار است. ممکن است سرکشی کنند و سوار را بزمین بکوبند و نرم کنند، ولی دنبال کردن آن نوع از اشعار کار کودکان و ناپختگان است. - از انواع شعر فارسی نوع قصیده وحشی‌ترین نوع شعر است و بنظر من بشرطی که درست رام شود و آنچه را که لازمه شعر نو است داشته باشد، یکی از عالی‌ترین نوع شعر، هم‌اوست. گفتم که رام کردن بحور دشوار است، اما کدام يك از موفقیت‌های جهان است که دشوار نیست؟ اصلاً دشواری است که موجود شیرینی است. زحمت است که معنی بخش راحت است. غیر از شعر هر کدام دیگر از علوم و فنون جهان راهم که بخواهیم بیاموزیم و استاد شویم سال‌ها باید رنج بکشیم. در همه علوم و فنون - بخصوص صنایع مستظرفه که شعر هم یکی از آنهاست - باید هنرمند جوانمردی و گذشت داشته باشد و منتظر نباشد که همه مردم دقیق و لطیف هنر او را چنانکه خود او درمی‌یابد درک کنند و تحسین نمایند؛ زیرا درک این دقیق مستلزم ممارستی است که دست کم می‌باید با اندازه ممارست خود هنرمند باشد. باید هنر را از راه راست و بکمال برد و بگفته‌های خلق اعتنا داشت. چه ذوق مردم ناصالح زمان بر اثر مقتضیات و محیط و سیاست و اغراض شخصی و خصوصی میزان سالمی برای سنجش هنر نیست و ممکن است گاه‌گاه باعث تباهی و فساد صنعت شود.

گفتم که من بشخصه نسبت به «شعر آزاد» همچنانکه نسبت به «علت مزاج کلمات» معتقد نبودم، بی‌اعتقاد صرفم. معنی این جمله از نظر من اینست که اگر شعری بی‌رمق و بی‌جان بنظر می‌آید و هیچگونه تأثیری در شنونده نمی‌کند به علت قید بحور و اوزان نیست، علت چیز دیگر است، و بحور هم تقریباً مانند کلمات

بی گناهند .

برای روشن شدن این مطلب ساده ترین راه اینست که یکی از بحور  
زبان فارسی را گرفته، دو قسمت از اشعاری را که در همان بحر بنظم آمده، از یک  
کتاب و حتی از یک شاعر، مورد دقت قرار دهیم:

مثلاً در بحر متقارب از شاهنامه فردوسی، داستان پادشاهی جمشید را با  
داستان سیاوش مقایسه می کنیم. می بینیم که این دو داستان از لحاظ فصاحت  
و تاثیر و عظمت بهیچوجه با هم قابل مقایسه نیست. اولی در برابر دومی  
مانند گاهی است در برابر کوه، مانند ذره ای است در مقابل آفتاب. یکی  
شعری معمولی است و دیگری شاهکاری بیمانند. هر دو از یک کتاب،  
هر دو از یک شاعر و هر دو از یک بحر. اگر وزن شعر در داستان جمشید مانع  
ابراز هنر فردوسی بوده چرا در داستان سیاوش این ممانعت را نداشته است؟!  
پس باید گفت آنچه شهر را بیرمق و بیروح مینماید چیزی غیر از اوزان عروضی  
است، و اوزان و بحور بشرط آنکه در شاعر شرایط دیگری باشد دست و پا بند  
افکار و تخیلات و مانع بوجود آمدن شاهکارهایی از او نمیتوانند بود.  
اکنون که نه کلمات را در شعر فارسی قاصر یافتیم و نه بحور را گناهکار،  
بقافیه ها متوجه شویم:

شکی در این نیست که دشوارترین و طاقت فرساترین کار شاعر در ساختن  
یک شعر - بخصوص اگر آن شعر از نوع قصیده باشد - تنظیم قوافی است.  
قوافی بدون شبهه در تغییر مجرای فکر شاعر، بنحوی که بر نفاست اثر  
او بیفزایند یا از نفاست آن بکاهند، موثرند. و همینکه احساس کنند شاعری سلیم  
و بردبار را پیدا کرده اند برخلاف آن ضرب المثل که میگوید: «قافیه خر شاعر  
است» برگزیده او سوار میشوند و عنان معنی را از دستش میربایند. اما شعرائی  
که در زبان فارسی شعر گفته اند با این دشواری و اشکالی که در قوافی است در  
بعضی از اشعار خود بیک قافیه هم اکتفا نکرده اند.

اولاً قافیه را به تنهایی بکار نبرده اند و دنبال آن ردیفی هم آورده اند. و  
ثانیاً در ضمن ابیات گاهی سه قافیه و گاهی چهار قافیه دیگر که بعضی اوقات  
هر سه و هر چهار ردیفی هم دارد استعمال کرده اند، و با همه این قیود که چنانکه  
ملاحظه میفرمائید سر تا پای شعر صعوبت و دشواری محض میشود از عهده ادای  
معنی بر آمده اند.

برای مثال شعر نوع اول باین غزل توجه فرمائید:

معاشران گره از زلف یار باز کنید  
 شبی خوش است بدین قصه اش دراز کنید  
 حضور خلوت آنس است و دوستان جمعند  
 و آن بکاد بخوانید و در فراز کنید  
 رباب و چنگ بیامگ بلند می گویند  
 که گوش هوش به پیغام اهل راز کنید  
 نخست موعظه پیر میفروش این است  
 که از مصاحب نا جنس احتراز کنید  
 هر آنکسی که در این حلقه نیست زنده بهشق  
 بر او نمرده بفتوای من نماز کنید  
 و گر طلب کند انعامی از شما حافظ  
 حوالتش بلب یار دلنواز کنید

و برای مثال شعر دوم باین قصیده قاآنی مراجعه کنید :

عید است و ساقی در قدح صهباز مینار ریخته  
 در گوهر الماس گون لعل مصفا ریخته  
 مجلس بخوبی چون آرم ، زربین ، آینه جام جم  
 زنجیرها بر پای غم ، از موج صبر ریخته  
 خم مریم تهمت زده ، دوشیزه آستن شده  
 وز طفل می در میگذرد ، آب مسیحا ریخته

مقصود از ذکر این دو مثال این بود که معلوم شود با آنکه قوافی اختیار گویند را سلب میکنند، با داشتن طبع ورزیده و قادر میتوان آنها را اسیر کرد ولی قطعاً اینگونه اشعار بار همه گونه معانی را نمیبیرند؛ زیرا محدودیت آنها زیاد است و مخصوصاً شعر نوع دوم برای ادای معانی دامنه دار و لطیف و نو کمتر مساعد است .

ویکی از وظایف اصلی شاعر این است که قبل از ادای معنی و شروع شعر بیندیشد که کدام یک از بحور و قوافی برای ادای آن نوع مطلبی که در ذهن دارد قادر تر و توانا تر و مساعد ترند و همیشه بحور و قوافی را در خور معانی و مقاصد اختیار کند .

برای فرار از تنگنای قافیه در شعر فارسی راه های بسیار است که با سپردن آن راه ها احتیاج بشهر آزاد پیدا نمیشود، اهم راه ها مثنوی و مسقط و دوبیتی های مسلسلی است که با زمان ما روی کار آمده .

این نوع از اشعار برای مقاصد و افکار طولانی و دقیق محمل بسیار مساعدی است و شاعری که افکار خود را در این قالبها میریزد، هم سبک و سیاق کلام منظوم فارسی را از دست نمیدهد، هم بدست قافیه ها گرفتار نمیشود، و هم بعد کافی مجال هنر نمائی دارد. ولی با اینهمه باید دانست که این منظومه ها در همه جا نمیتوانند گوینده و شنونده را قانع کنند و در بسیاری از موارد انواع و اشکال دیگر شعر فارسی از قبیل قصائد و قطعات و ترکیب بندها و ترجیع بندها با همه اشکالی که دارند زودتر و آسان تر و بهتر شاعر را به مقصود می رسانند و اصلاح کاری که از اینها بر می آید از آنها بر نمی آید و بالعکس.

اگر همه این مقدمات بنظر خواننده گان محترم درست باشد چند نتیجه کلی و قطعی بر آن مترتب است:

اول آنکه کلمه و بحر در شعر فارسی مانع ادای مقصود نیست .

دوم آنکه قوافی کار گوینده را مشکل میکند ولی شعرهای از نوع قصیده برای زبان فارسی لازم است و سایر انواع شعر نمیتوانند وظایف آنرا بعهده بگیرند .

سوم آنکه نوی شعر منوط و مربوط بنوی فکر و تاژگی تعبیر است نه بترك قوافی و آزادی اوزان و از انواع شعر آنها که کمتر قافیه لازم دارند برای ادای معانی تازه مناسب ترند .

چهارم آنکه انواع و اشکال شعر فارسی بعدی زیاد است که میتواند هر معنای نوی را بخوبی ادا کند .

پنجم آنکه ذات و انحطاط شعر از کمی قدرت خلافة گویندگان و ناداری معانی بکر و بدیهه است، و شعرای عصر حاضر اگر بخواهند خود را بمعنای حقیقی شاعر نزدیک نمایند باید بجای آنکه فکر خود را صرف برهم زدن اشکال و اوزان و قوافی شعر کنند آنرا بخلق و ایجاد معانی بلند و بکر و ادوارند و متوجه این نکته هم باشند که معانی غیر از مضامین است .

اما توضیح در باب کیفیت معانی و فرق معانی و مضامین و دیگر چیزهایی که از لحاظ معانی، شعر را جذاب و باشکوه و عظیم مینماید خود مستلزم بحثی بسیار طولانی و دقیق است که مجال گفتاری دیگر میخواهد.

با این مقدمات پیدا است که گویند گانی که تا کنون بمثله کردن و مسخ کردن و گوش و بینی بریدن شعر فارسی مشغول بوده اند، نباید انتظار داشته باشند که تاریخ ادبیات آنها را مهتکرین شعر نو فارسی بشناسند؛ زیرا خدمت ایشان بشعر فارسی نظیر خدمتی است که ملا نصرالدین بآن لك لك كرد و آن حکایت اینست که روزی لك لكی بدست ملا افتاد. با عقل کوتاه خود منقار و پاهای او را بسیار دراز دید. کاردی برداشت و آن هر دو را که بازندگی چنان پرنده ای با اطلاقی آنهمه مناسبت دارد، بحدی که بنظرش خوش آیند باشد برید. البته لك لك در حین این جراحی ابلهانه وفات کرد ولی ملا جسد او را بدیوار تکیه داد و گفت: حالا مرغی شدی حسابی!

دکتر مهدی حمیدی



پانزده قطعه  
از  
اشعار چاپ شد



سه سال پیش «اداره تبلیغات» موضوع «وطن» را بحکمیت  
«فرهنگستان ایران» به سابقه گذاشت و منظومه زیر در آن مسابقه  
برنده اول جایزه ادبی شناخته شد .

## در امواج سمند

-۱-

بمغرب ، سینه هالان ، قرص خورشید  
نهان میگشت پشت کوهساران  
فرو میریخت گردی زعفران رنگ  
بروی نیزه ها و نیزه داران

زهرسو بر سواری غلط می خورد  
تن سنگین اسبی تیرخورده  
بزیر باره مینالید از درد \*  
سوار زخم‌دار نیم مرده

ز سم اسب می چرخید بر خاک  
بسان گوی خون آلود ، سرها  
ز برق تیغ می افتاد در دشت  
پیاپی دست ها دور از سپر ها



میان گرد های تیره چون میغ  
 زبان های سنان ها برق می زد  
 لب شمشیرهای زندگی سوز  
 سران را بوسه ها بر فرق می زد

پنهان می گشت روی روشن روز  
 بزیر دامن شب در سیاهی  
 در آن تاریك شب می گشت پنهان  
 فروغ خرگه خوارزمشاهی

دل خوارزمشه يك لمحہ لرزید  
 که دید آن آفتاب بخت ، خفته  
 ز دست ترکتازی های ایام  
 به « آبسکون » شہی بی تخت ، خفته

اگر يك لحظه امشب دیر جنبید  
 سپیده دم جهان در خون نشیند  
 باتش های ترك و خون تازیك  
 ز رود سند تا جیحون نشیند

بخوناب شفق، در دامن شام  
 بخون آلوده ایران کهن دید  
 در آن دریای خون ، در قرص خورشید  
 غروب آفتاب خویشتن دید